

موقعیت دولت و شهروندان در عصر جهانی شدن

عبدالعلی قوام^۱

در حالی که مدرنیته اصالت را به دولت ملی می‌داد، تحت شرایطی شهروندان را نیز از حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برخوردار می‌کرد که این خود یک فرایند طولانی را بر حسب نژاد، جنس، طبقه و مذهب طی نمود. گرچه در اندیشه‌های سیاسی یونان باستان افراد خاصی از این حقوق منتفع می‌شدند، ولی با ورود به دنیای جدید مفهوم شهروندی دموکراتیزه شده و کلیه اعضای دولت را در بر گرفت. تحت این شرایط شهروند عضوی از یک اجتماع سیاسی بوده است که دارای حقوق و وظایفی است که ریشه‌های آن را باید در دنیای معاصر در اندیشه‌های سیاسی قرن هجدهم در چارچوب حقوق طبیعی و در قرن بیستم در قالب آموزه‌های حقوق بشر جست‌وجو کرد. حقوق بشر برخلاف حقوق شهروندی که در چارچوب دولت-ملت خاص مطرح می‌گردد، کلیه جوامع انسانی با نژادها، اقوام، مذاهب، جنبش‌ها و طبقات اجتماعی گوناگون را در اقصی نقاط جهان در بر می‌گیرد و به هیچ وجه به مرزبندی‌های حقوقی و فیزیکی خاصی بسنده و محدود نمی‌شود.

مسئله‌ای که در عصر جهانی شدن به وجود می‌آید تعارضات میان موارد اطلاق حقوق بشر به طور عام و تسری آن به واحدهای ملی جداگانه در چارچوب دولت‌های سرزمینی به صورت خاص است. در بسیاری از موارد (به ویژه در ارتباط با دولت‌های پیشامدرن و حتی

۱. دکتر عبدالعلی قوام، استاد و رئیس گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی است.

مدرن) فضای فیزیکی محدود اجازه کاربرد حقوق بشر را نداده، به گونه‌ای که میان برخورداری از حقوق شهروندی قابل تعریف در چارچوب واحد سیاسی خاص و جنبه‌های عام‌گرایانه حقوق بشر تناقضاتی را مشاهده می‌کنیم. پدیده جهانی شدن شرایطی را به وجود می‌آورد که طی آن با تفسیر موسع از مسایل جنگ و صلح در قالب منشور ملل متحد به سادگی نمی‌توان از بروز این‌گونه تعارضات میان حقوق داخلی و بین‌المللی اجتناب ورزید.

مدرن‌سب و حقوق شهروندان

شهروندی رابطه‌ای است میان فرد و دولت که این دو از طریق حقوق و وظایف متقابل به یکدیگر متعهد می‌باشند. اصولاً مدرنیته با محور قراردادن فرد، آن را مقیاسی برای ارزیابی رفتارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تصور می‌کند.^(۱) از دوران روشنگری فرد صاحب دو موقعیت قابل تعریف از نظر قانونی یعنی به صورت شهروند و نیز به عنوان انسان گردید. با شکل‌گیری دولت-ملت و تصلب مرزبندی‌های جغرافیایی و فیزیکی و نیز تقویت ناسیونالیسم این دو گفتمان به طور چشم‌گیری از یکدیگر دور گردیده از هم جدا شدند. این چنین تمایزی میان حقوق بشر و حقوق شهروندی به موازات جدایی میان حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی صورت گرفت.^(۲) با به هم خوردن رابطه میان برخورداری از حقوق اقتصادی و سیاسی، شهروندی معنای واقعی خود را به دست آورد. زیرا تحت این شرایط افراد بدون توجه به موقعیت طبقاتی خود می‌توانستند از حقوق سیاسی از جمله حق رأی بهره‌مند شوند. درحالی که در دموکراسی‌ها به عنوان یک قانون و هنجار، حکومت‌ها پاسدار و در خدمت شهروندان هستند، لکن در نظام‌های غیردموکراتیک آنها می‌توانند امنیت فردی را به مخاطره انداخته و برای رشد جامعه مدنی موانعی را به وجود آورند.

گرچه دموکراسی‌ها به ظاهر در چارچوب نظام دولت‌ها مستقیماً با شهروندان مشورت به عمل نمی‌آورند، ولی مردم می‌توانند از راه‌های گوناگون و از کانال‌های متفاوت تبیین خواست‌ها از جمله رسانه‌های جمعی دارای بازخورهایی باشند که در مراحل بعد در سیاست‌گذاری عمومی انعکاس پیدا می‌کند. تحت این شرایط میان فرایندها در سطوح دولت و جهان مشابهت‌ها و نیز تفاوت‌هایی را ملاحظه می‌کنیم که عمدتاً به مقدار زیادی به تعریف از

شهروند بستگی دارد.

در حقیقت مدرنیته هم سن و سال حقوق به شمار می‌رود و در این روند با افزایش تمایز و تفکیک ساختارهای اجتماعی، حقوق به عنوان ابزار هم‌گرایی اجتماعی مورد بهره‌برداری قرار گرفت. در شرایط تفکیک و تمایز درونی عرصه دولت، اقتصاد و نهادهای اجتماعی، ایجاد هم‌گرایی و یک‌پارچگی اجتماعی با تأکید بر اشکال سنتی اقتدار امکان‌پذیر نبود. به این ترتیب ارائه راه‌حل‌های جدی ضروری به نظر می‌رسید. بر این اساس راه حلی را که مدرنیته برای حل مسأله هم‌گرایی و یک‌پارچگی اجتماعی پیدا کرد، کسب مشروعیت از طریق نهادهای حقوقی رسمی و ایجاد حکومت‌های دموکراتیک بود. اصولاً ماهیت تجربیدی و شکل غیرشخصی شده حقوق اجازه درجه‌ای از هم‌گرایی را به جامعه مدرن داده که در این راستا انگاره "برابری همه در برابر قانون" به این روند کمک می‌کند. مبارزات اجتماعی عصر جدید برای برخورداری از حقوق برابر، خود عامل عمده‌ای برای تحقق این یک‌پارچگی به شمار می‌رود.

در حالی که موارد اطلاق حقوق بشر در میان کلیه انسان‌ها مشترک است ولی حقوق شهروندی به یک اجتماع خاص سیاسی ارتباط دارد که معمولاً در چارچوب قوانین اساسی واحدهای سیاسی به اشکال گوناگون تعریف می‌شوند. لازم به یادآوری است که در مراحل اولیه، تفکیک چندانی میان حقوق شهروندی و حقوق بشر وجود نداشت. کما این که این وضعیت را در اعلامیه استقلال امریکا (۱۷۷۶)، سند حقوقی ۱۷۹۱ و اعلامیه حقوق بشر و حقوق شهروندی ۱۷۸۹ فرانسه ملاحظه می‌کنیم.^(۳)

با ظهور دولت‌های ملی تبیین اولیه از حقوق بشر نیز تحت‌الشعاع مفهوم حقوق شهروندی قرار گرفت، به گونه‌ای که هر یک مسیر جداگانه‌ای را طی کردند تا آنجا که یکی در حقوق ملی و دیگری در قالب حقوق بین‌الملل تجلی یافت. لازم به یادآوری است که قوانین اساسی واحدهای ملی همچنان بخش عمده‌ای از مشروعیت خویش را از آموزه حقوق بشر کسب کرده‌اند.

تفکیک حقوق شهروندی و حقوق بشر به گونه‌ای جدایی میان سیاست و اخلاقیات را منعکس می‌ساخت که از دوران کانت و هگل مظهر مدرنیته به شمار می‌رفت. که این خود به نحوی دوگانگی میان عام‌گرایی و خاص‌گرایی را نشان می‌داد. باید اذعان داشت که برای دو قرن

این تناقض در درون مدرنیته میان عام و خاص به صورت یک مسأله لاینحل باقی ماند. در عصر مدرن یعنی دوران شکل‌گیری دولت ملی اجرای مفاد حقوق بشر در صلاحیت دولت‌ها بود. زیرا اصولاً نظم بین‌المللی بر مبنای دولت-ملت تعریف می‌شد و هنوز حقوق بین‌الملل از موقعیت عام‌گرایانه امروزی برخوردار نبود. و پائین بودن سطح ارتباطات عملاً دولت‌ها را به طور نسبی از یکدیگر جدا ساخته، بخش عمده‌ای از حقوق بشر به صورت یک مسأله امنیت ملی تلقی می‌شد. بین کنگره وین و جنگ اول جهانی نظم بین‌المللی بر اساس موازنه قدرت استوار بود که حقوق بشر در آن محلی از اعراب نداشته، ملاً فرایند دموکراتیزه شدن نمی‌توانست تأثیر چندانی بر حقوق بشر گذارد.

با ظهور فاشیسم و توتالیتراریسم حقوق بشر به صورت یک موضوع جدی حقوق بین‌الملل عمومی در آمد که به دنبال اختتام جنگ دوم جهانی ناظر چندین اعلامیه و منشور حقوق بشر هستیم که مهم‌ترین آن‌ها اعلامیه حقوق بشر ملل متحد در سال ۱۹۴۸ به شمار می‌رفت. برگزاری محاکمات جنایت‌کاران جنگی (دادگاه نورنبرگ) سنتی را در حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل از خود باقی گذارد که در نوع خود بی‌سابقه بود. این در حالی بود که بعد از جنگ اول جهانی مسؤلیت رسیدگی به جنایات جنگی بر عهده دولت‌ها گذارده شده بود. در سال ۱۹۵۱ نسل‌کشی رسماً در کنوانسیون ملل متحد غیرقانونی اعلام گردید.

در شرایطی که موضوع عدالت اجتماعی وارد گفتمان‌های حقوق بشری شد، رفته رفته ناظر پیوند میان حقوق شهروندی و بشر و سپس ارتباط میان حقوق مدنی و سیاسی هستیم. از دهه ۱۹۶۰ به بعد ابعاد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حقوق بشر مطرح که انعکاس آن را در ۱۹۸۶ در اعلامیه‌های منطقه‌ای مانند منشور افریقا در زمینه حقوق انسانی مشاهده می‌کنیم. در این اعلامیه‌ها توسعه جزو حقوق اولیه و مهم انسان‌ها تلقی گردید که در مراحل بعد به عنوان "حقوق همبستگی" خوانده شد.^(۴) در حالی که سابقاً اعاده حقوق مزبور بر عهده دولت‌ها بود، لکن احراز این نوع حقوق جدی می‌باید از سوی نیروهای اقتصادی تأمین می‌گردید. به طور خلاصه در اینجا صحبت از سه نسل حقوق بشر به میان می‌آوریم که اولین آن مبارزه جامعه مدنی با دولت بود که در این راستا دولت مهم‌ترین ناقض حقوق بشر تلقی می‌شد. در حالی که نسل دوم و سوم حقوق بشر به دولت به عنوان ضامن حفظ حقوق بشر نگاه کرده است.

به این ترتیب با تعبیر جدید از حقوق بشر آموزنده قدیمی حقوق طبیعی رها گردیده جامعه منشاء حقوق طبیعی تلقی شد.

جهانی شدن و شهروندان

شهروندان در عصر جهانی شدن کسانی هستند که اکثراً در فعالیت‌های جدید سیاسی نظیر عملیات مستقیم دخالت دارند و ضمن وابسته بودن به جنبش‌های جدید اجتماعی معمولاً کمتر در فعالیت‌های سیاسی قدیم و سنتی در چارچوب احزاب سیاسی و اتحادیه‌ها، سندیکاها و جز اینها شرکت می‌نمایند.^(۵)

همان‌گونه که اشارت رفت دولت به عنوان یکی از مظاهر مدرنیته پس از تعارضات و سازواری‌ها و طی فرایند نوسازی طولانی و فراگرد ملت‌سازی ظهور پیدا کرده است. ولی با ورود به عصر جهانی شدن همان‌گونه که در گذر از جوامع سنتی به مدرن و از اجتماع به جامعه در فرایند ملت و دولت‌سازی، چالش‌های فراوانی میان خاص‌گرایی و عام‌گرایی صورت گرفت، و سرانجام به پیروزی دولت-ملت انجامید، با تعارضات و کشمکش‌های وسیعی نیز برای حفظ هویت واحدهای ملی و خاص‌گرایی در مقابل عام‌گرایی ناشی از جهانی شدن مواجه می‌شویم. نباید فراموش کرد که این فرایند در میان جوامع پیشامدرن، مدرن و پست مدرن به اشکال گوناگون مشاهده می‌شود. زیرا جملگی جوامع مختلف به یک شکل و صورت در معرض جهانی شدن قرار نمی‌گیرند. به همین دلیل تحت این شرایط واکنش شهرها و روستاهای جهان نسبت به این فرآیند متفاوت بوده است. زیرا هر یک از جوامع مزبور به نسبت‌ها و تحت شرایط متفاوتی در معرض روند جهانی شدن قرار گرفته‌اند.

به طور کلی با فروپاشی تدریجی مدرنیته ما شاهد ظهور مفاهیم جدیدی از رابطه میان شهروندی و حقوق بشر هستیم. این تحول مدیون نقد پست مدرن از خویشتن است. تحت این شرایط از آنجایی که حقوق بشر حالت انتزاعی خود را از دست داده بنابراین در عمل به صورت ملموس‌تری قابل درک می‌باشد. بارزترین نمود این وضع ظهور نوعی کثرت‌گرایی قانونی و تأثیر متقابل حقوق ملی و بین‌المللی است. به موازات این تحولات تعارضات جدیدی را میان اصل انتزاعی برابری مشاهده می‌کنیم، که خود در جوامع چند فرهنگی در شرایط طرح شهروندی

جهانی چالش‌های جدی را به وجود آورده است.

موقعیت دولت در عصر جهانی شدن

برای مدت طولانی که حدود سه و نیم قرن از عمر دولت‌های برآمده از وستفالی می‌گذرد، دولت‌ها در چارچوب مرزهای ملی خویش از حاکمیت و اقتدار کافی برخوردار بوده‌اند. تحت این شرایط دولت‌ها قادر به نظارت و کنترل شهروندان خویش بوده و توانسته‌اند مبادرت به وضع و اجرای قوانین مورد نظر خود نمایند. با تسریع و تشدید روند جهانی شدن ضمن فرسایش اقتدار دولت‌ها، نفوذپذیری مرزها و تحدید حاکمیت آنها، ده‌ها بازیگر غیرحکومتی وارد عمل شده و در اقتدار دولت‌ها، سهم گردیده‌اند. البته نمی‌توان تصور کرد که همواره قاعده بازی با حاصل جمع صفر بر روابط میان بازیگران غیرحکومتی و حکومتی حاکم بوده است. بلکه برعکس به موازات فرسایش اقتدار دولت‌ها شرکت‌ها و نهادهای بین‌المللی صاحب قدرت گردیده و حاکمیت دولت‌ها را محدود ساخته‌اند، به گونه‌ای که در فراگرد توزیع مجدد قدرت سهم چندانی نصیب شهروندان نگردیده، حتی در بسیاری از موارد مردم از توان تأثیرگذاری کمتری بر سیاست برخوردار شده‌اند.

البته گروهی بر این نظرند که دولت‌ها هنوز دارای قدرت زیادی برای تصمیم‌گیری هستند و حتی در شرایط ورود به هم‌گرایی‌های منطقه‌ای از آمادگی لازم برای اعطای اقتدار به نهادهای فوق ملی برخوردار نمی‌باشند و هنوز با وجود فرسایش تدریجی قدرت واقعی دولت، آنها نسبت به حفظ قدرت قانونی خود در چارچوب حاکمیت ملی مصرند. براساس دیدگاه کلاسیک، حاکمیت شامل برخورداری از قدرت و اقتدار مطلق در درون قلمرو خاص است. از منظر پست مدرن‌ها دولت یک سازه تاریخی است که بر روی بقایای سایر ساختارهای سیاسی بنا شده است و متشکل از ساختارهای جدید است. تحت این شرایط حکام و یا انحصارات خارجی از طریق سرکوب داخلی بر یک سرزمین خاص مسلط گردیدند. پس از یک دوره طولانی تعارض، چالش و رقابت، دیوان‌سالاری متمرکز بر آن حاکم شد و مشروعیت آن از طریق وضع و اجرای قوانین برای مردمی که شهروند نامیده شدند، تعریف گردید. البته این فرآیند در همه جهان همگون نبوده و هنوز هم در بسیاری از مناطق جهان تکمیل نشده است. به طور کلی چالش‌های

پیش روی دولت‌ها را می‌توان در عصر جهانی شدن به شرح زیر مورد تجزیه و تحلیل قرار داد:
اصولاً در طی شکل‌گیری دولت-ملت بنا به شرایط و مقتضیات تدریجی پدید آمده از جمله رخداد بحران‌ها، انقلاب فزاینده در انتظارات شهروندان، احراز موقعیت شهروندی طی مبارزات طولانی و طاقت فرسای مردمی، جابه‌جایی و تحرک طبقاتی و بالاخره حساس‌تر شدن افکار عمومی در مقابل سیاست‌گذاری عمومی، به صورت فزاینده‌ای دولت‌ها با بار اضافی مواجه شده‌اند که این خود ضعف‌های ساختاری، ناتوانی در پاسخ‌گویی و عدم کارآیی آنها را در پی داشته است.^(۶)

تحت این شرایط گسترده‌ی ابعاد مصائب اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی در سطح جهان هر یک از دولت‌ها را در مقابله با این مشکلات ناتوان ساخته و در نتیجه آنها را بر آن می‌دارد تا در برخورد با این مسایل از جمله مبارزه با بیماری ایدز، تروریسم، توسعه نیافتگی، مسائل زیست محیطی و جز اینها از نهادهای غیرحکومتی مدد جویند و به نحوی از انحاء آنها را در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها دخالت دهند. این درحالی است که در عصر مدرنیته، تصلب مرزبندی‌ها و وجود حاکمیت‌های جداگانه و تقویت ناسیونالیسم (به ویژه در شکل شوونیستی آن) مانع از مشارکت سایر واحدهای سیاسی در سیاست‌گذاری‌های داخل کشورها می‌شد.

فرایند دیگری که در عصر جهانی شدن مشاهده می‌شود روی هم قرار گرفتن بخش‌های خصوصی و دولتی، ساختارها، منافع و عرصه‌ها است که با خود نفوذپذیری متقابل را به همراه داشته و همین امر توانایی دولت‌ها را برای منزوی ساختن و جدا کردن خود از سایر بخش‌ها به حداقل ممکن کاهش می‌دهد.^(۷)

مورد سومی را که باید به آن اشارت داشت ظهور فشارهای جدید برای میانجی‌گری و وساطت منافع و خواست‌ها است. درحالی که تجربه‌های صنفی برای کلیه دولت‌های مدرن دارای کاربرد جهانی نبوده است، ولی به نظر می‌رسد که بازیگران صنفی و نیز خود قواعد بازی دست‌خوش دگرگونی شده و دولت‌ها به راحتی نمی‌توانند مانند گذشته میان منافع متعارض در جامعه میانجی‌گری کنند. زیرا بسیاری از بازیگران داخلی و نیز خارجی ایفاگر این نقش شده‌اند. تجزیه منافع و گروه‌های سنتی مشکلات عمده‌ای را برای چانه‌زنی‌ها و مذاکرات میان بخش‌های گوناگون پدید آورده است. زیرا در عصر جهانی شدن به شدت از منافع یک‌پارچه در قالب

نهادهای غیرمتمرکز، تمرکززدایی شده است و به راحتی نمی‌توان به یک اجماع یا توافق کلی رسید. وجود صف‌آرایی‌های جدید و ورود بازیگران غیرسستی این بی‌ثباتی را دوچندان ساخته است.^(۸)

مسئله چهارم عمدتاً به تحولات ساختاری باز می‌گردد که در این راستا به نظر می‌رسد دیوان‌سالاری نوع "وبری" به عنوان یک روش غالب برای سازماندهی فعالیت‌های دولت - اهمیت خود را از دست می‌دهد. روند تمرکززدایی شدید در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، امنیتی و فرهنگی و همچنین مقررات زدایی، خودمداری و خصوصی‌سازی جملگی از مواردی می‌باشند که سازوکارهای سنتی کنترل و نظارت دولت را در چارچوب یک نظام متمرکز با دشواری‌های زیادی مواجه می‌سازد.

موضوع پنجم فروپاشی سازوکارهای هویت ساز کلان در قالب دولت ملی است که این وضعیت به موازات کثرت‌گرایی فرهنگی، قومی، مذهبی و زبانی ابعاد تازه‌ای به خود گرفته و در نتیجه پیوندهای ایدئولوژیکی، فرهنگی و سیاسی میان دولت‌ها و شهروندان را سست می‌کند. چالش ششم که دولت‌ها در عصر جهانی شدن با آن مواجه هستند، این است که امروزه دولت‌ها قادر به تعیین مرزهای متصلب اقتصادی، امنیتی، سیاسی و فرهنگی میان خود و دیگران نیستند بلکه عملاً در نوعی وابستگی متقابل در ابعاد گوناگون به سر می‌برند. براین اساس دولت‌ها نمی‌توانند برای مثال در عرصه اقتصادی و در ارتباط با مسایلی چون سرمایه و کار و تأمین منافع تولیدکننده و مصرف‌کننده، به صورت مستقل عمل کنند. به این ترتیب سرمایه‌داری یک دوره پست مدرنیسم را براساس پست فوردیسم تجربه می‌کند.

در ابعاد امنیتی موضوع تهدیدات و فرصت‌ها مطرح است. به این معنا باید دید تا چه اندازه دولت کارآمد می‌تواند از ابعاد غیرنظامی امنیتی برای رفاه شهروندان در جهت تأمین آزادی‌ها و خدمات مناسب بهداشتی، مسکن، کار و آموزش بهره‌گرفته و تهدیدات ناشی از کمبود امکانات مزبور را به حداقل ممکن رساند.

در بعد فرهنگی از جهاتی فرهنگ‌های جهانی و فراملی از لحاظ باورها، اعتقادات و جهت‌گیری‌های شهروندان می‌توانند سردرگمی‌هایی را به وجود آورده و موجب تشدید تقابل میان خاص‌گرایی و عام‌گرایی شوند. این وضعیت در صورتی که با تطابق و سازواری همراه نباشد

می تواند مشکلات عدیده‌ای را برای دولت‌ها از جمله تشدید بحران مشروعیت به وجود آورد. تغییر جهت وفاداری‌ها از دولت ملی به سوی اجتماعات فراملی خود می تواند نمودی از این تحول به شمار رود.

مشکل هفتم ناشی از جهانی شدن همانگونه که قبلاً به آن اشارت رفت تعارضات ناشی از تسری حقوق بین‌الملل عمومی با قوانین داخلی و حقوق شهروندی است. زیرا یکی از مختصات بارز دولت مدرن تعهدات و وفاداری‌های متقابل دولت و شهروندان می باشد که عمدتاً وظایف و حقوق این دو در چارچوب قوانین اساسی واحدهای سیاسی تعریف می گردند. آنچه که امروز در عصر جهانی شدن ملاحظه می شود تجزیه اجزای شهروندی است که این وضعیت می باید از ابعاد گوناگون و با دقت بیشتری مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.^(۹)

به طور کلی با توجه به موارد مذکور موقعیت شهروندی را می توان براساس چهار عنصر حقوق، مسؤولیت‌ها، مشارکت و هویت مورد امعان نظر قرار داد. در الگوی کلاسیک، عناصر مزبور یک واحد عملکردی را تشکیل می دادند که در این راستا یک رابطه مشخصی را میان حقوق و وظایف مدنی، سیاسی و اجتماعی مانند انجام خدمت سربازی، پرداخت مالیات، آموزش اجباری و سایر حقوق و وظایف از جمله برخورداری از حق رأی همگانی و شرکت در انتخابات مشاهده می کنیم که مجموعاً این وضعیت توجیه کننده یک رابطه قانونی میان فرد و دولت بوده است. همچنین در این روند موقعیت شهروندی دارای یک بعد غیررسمی نظیر مشارکت در اجتماع سیاسی بود که این خود نیز به هویت ملی مربوط می شد.^(۱۰)

اتفاقی که امروز در سایه جهانی شدن افتاده است، تجزیه عناصر مذکور می باشد. به گونه‌ای که این عناصر مانند گذشته در چارچوب واحد ملی یکپارچه و به هم گره خورده نیستند. در ارتباط حقوق همانگونه که خاطر نشان ساختیم این مقوله به صورت حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی جزو استحقاق‌های رسمی بودند که از سوی دولت به شهروندان اعطا می شدند. البته مفاهیم جدید از حقوق نظیر حقوق جمعی، حقوق طبیعت و حقوق فرهنگی باعث دگرگونی‌های بسیاری در الگوهای حقوقی کلاسیک شد. در عصر جهانی شدن عمدتاً این نیروهای اقتصادی هستند که بیشترین چالش را برای مردم به وجود می آورند. درحالی که در جنبش اولیه مدرنیسم و روشن اندیشی دولت به صورت دشمن جامعه تلقی می شد ولی امروز آن یک اصل مسلم فرض

نمی‌شود. در فرایند جهانی شدن دگرگونی‌های اقتصادی وارد عرصه فرهنگی گردیده به گونه‌ای که جامعه مدنی براساس ارزش‌های فرهنگی تعریف می‌شود، نه براساس پارامترهای اقتصادی.^(۱۱) به هر صورت به واسطه درهم آمیزی اقتصاد و فرهنگ می‌باید موقعیت شهروندی را بر مبنای فرهنگ تعریف کرد. تحت این شرایط با جهانی شدن تولیدات فرهنگی، در واقع استقلال عمل جامعه مدنی در تعارض با مسایل و ارزش‌های فرهنگی واقع می‌شود. به این صورت مفهوم شهروندی بیش از برخورداری از حقوق دسترسی به کالاهای عمومی که توسط دولت تدارک دیده می‌شود، مفهوم پیدا می‌کند و کلیه منابع فرهنگی را در برمی‌گیرد. در حالی که در اشکال سنتی، موقعیت شهروندی به صورت نیروی کار تبیین می‌شد، اینک شهروندان اساساً یک مصرف کننده به شمار می‌رود. ظهور شهروند فرهنگی در سیاست نوین حقوق بشر صرفاً به معنای تعلق داشتن به یک انسانیت انتزاعی نیست، بلکه به نحوی از انحاء براساس حقوق خودمختاری و فردگرایانه عینیت پیدا می‌کند. به این ترتیب در عصر جهانی شدن به واسطه تأثیر متقابل حقوق داخلی و بین‌المللی دیگر نمی‌توان موقعیت شهروندی را مترادف با ملیت تلقی کرد.

یکی دیگر از اجزای متشکله شهروندی مدل کلاسیک، مسئولیت است. براین اساس شهروندان در مقابل برخورداری از حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارای تکالیفی می‌باشند که موظف به انجام آن هستند. بر مبنای این تجزیه و تحلیل افرادی که از حقوقی برخوردارند ولی تکلیفی را بر نمی‌تابند، متمرّد شناخته می‌شوند و می‌باید با آنها برخورد قانونی کرد. به این ترتیب یک شهروند محق در عین حال یک شهروند وظیفه‌مند نیز می‌باشد. بنابراین در عرصه مدنیت مسئولیت حامل ارزش‌های اخلاقی و الزامات اجتماعی است. در عصر جهانی شدن در پاره‌ای از موارد جنبه فردگرایانه مسئولیت به صورت دسته جمعی و یا هم مسئولیتی تظاهر می‌یابد. براساس این تجزیه و تحلیل قبول مسئولیت فردی نمی‌تواند حلالی برای مشکلات و معضلات جامعه به ویژه مسایلی که از پیشرفت فن‌آوری‌های نوین حاصل می‌شود به شمار رود. لازم به یادآوری است که موضوع مسئولیت صرفاً متوجه شهروندان نیست بلکه دولت نیز دارای مسئولیت‌های تعریف شده‌ای است که می‌باید نسبت به وظایف خویش عمل کند. البته در دو دهه گذشته این بحث در چارچوب راست جدید مطرح گردید که طی آن دولت می‌باید بخشی از

مسئولیت‌های سستی خود را به مردم واگذار کند و خود نسبت به آن تکالیف پاسخگو نباشد. امروزه برخی از منتقدان معاصر دولت را عرصه "بی‌مسئولیت سازمان یافته" می‌دانند.^(۱۲)

در ارتباط با عنصر مشارکت به عنوان یکی از اجزای دیگر شهروندی باید خاطر نشان ساخت که یکی از موضوعاتی که در ارتباط با تغییرات اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد موضوع فضا است. البته در بسیاری از موارد فضا بدون مکان قابل درک نیست در حالی که فضا همه جا را در بر می‌گیرد ولی مکان به محیطی خاص اطلاق می‌شود. موضوع مکان می‌تواند پیوند دهنده بسیاری از رشته‌های مطالعاتی از جمله جامعه‌شناسی، روابط بین‌الملل و جغرافیا باشد. ولی اینک در عصر جهانی شدن فضا تحت تسلط مکانی به نام دولت نیست. در واقع باید اذعان داشت که این مدرنیته بود که باعث ازجا کردن مکان و فضا شد. یکی از عواملی که همیشه باعث پیوند میان شهروندان گردیده و آنها را در قالب ملیت به یکدیگر مرتبط ساخته است و به عبارتی به آنها هویت بخشیده است، فضا و مکان بوده است ولی به خاطر سرزمین‌زدایی در سایه انقلاب ارتباطات، دیگر نمی‌توان دولت را به مثابه گذشته تعریف کرد. تحت این شرایط فضاهای جدید می‌توانند امکانات بیشتری را برای مشارکت فراهم آورده و برخلاف مدل غیرفعال رسانه‌های جمعی در دوران مدرن اولیه، تعاملات وسیع و گسترده ارتباطی را فراهم می‌سازند، زیرا جوامع معاصر بیش از هر چیز جوامع ارتباطی‌اند. در جامعه ارتباطی عرصه عمومی نقش محوری‌تری را دارد و صرفاً در یک مکان معینی به مثابه جامعه بورژوازی که میان عرصه خصوصی و دولت بود، قرار ندارد، بلکه به آن باید به صورت یک "فضای جریان‌ات" ارتباط عمومی نگاه کرد. برای مثال در مدل تجدید نظر شده "هابرماس" عرصه عمومی متشکل از یک شبکه بسیار پیچیده‌ای است که در حوزه‌های تداخلی ملی، بین‌المللی، ناحیه‌ای و محلی و فرهنگی دارای شاخه‌هایی است. به عبارت دیگر شبکه‌ای از فضاهای گفتگویی در جامعه می‌باشد، نه آن که مکان خاصی را تحت اشغال خویش در آورده باشد.^(۱۳) براساس این تحلیل جوامع ارتباطی مؤخر مدرن امکانات بیشتری را برای مشارکت فراهم می‌سازند. زیرا جوامع معاصر از مکان‌های رو به افزایش بازیگران تشکیل می‌شوند و در نتیجه هیچ یک از بازیگران و یا ایدئولوژی‌ها نمی‌توانند باعث هم‌گرایی اجتماعی شوند.

در شرایط کنونی آنچه که از اهمیت خاصی برخوردار است احیای مشارکت مدنی به

صورت یک سیاست فضا و مکان می‌باشد. در سایه فرسایش حاکمیت ملی در عصر جهانی شدن فرصت‌هایی برای ظهور اشکال گوناگون مشارکت‌های فروملی فراهم گردیده‌اند، به گونه‌ای که در این عرصه نواحی، شهرها و سطوح پائین‌تر حکومت‌های محلی می‌توانند به اتخاذ تصمیمات اساسی مبادرت ورزند. امروزه ملاحظه می‌کنیم که در چارچوب جامعه اروپا هر چه دولت‌های ملی از لحاظ تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری رو به پزمردگی می‌گذارند، به همان نسبت نواحی و مناطق و نیروهای فروملی از توان بیشتری برای تصمیم‌گیری برخوردار می‌شوند. تحت این شرایط حکومت‌های محلی امکانات فزون‌تری را برای مشارکت شهروندان فراهم می‌آورند. جالب این که چنین شهروند مشارکت جویی قادر نیست بدون درگیر شدن در ارتباطات فراملی موفق شود. زیرا عملاً مشارکت او بی‌معنا و غیر مؤثر خواهد بود. در این راستا، فن‌آوری‌های جدید اطلاعاتی همکاری میان حکومت‌های محلی را با ورای مرزهای ملی امکان‌پذیر می‌سازد. آنچه مسلم است جهانی شدن فرصت‌های جدیدی را برای سیاست‌های مشارکتی پدید آورده به نحوی که پیوند ارتباطات بیشتر نواحی و محلات باعث تقویت گروه‌های فروملی می‌شود. این درحالی است که مشارکت مستقیم شهروندان در سطح ملی و فراملی با دشواری‌هایی مواجه گردیده و از طرفی جامعه مدنی جهانی امکانات بالقوه و بالفعل زیادی را برای بازیگران جمعی فراهم می‌سازد. به طور خلاصه باید خاطر نشان ساخت که امروزه در عصر جهانی شدن از آنجایی که دولت قابلیت تجهیز سستی خود را برای ترغیب مشارکت سیاسی به میزان قابل توجهی از دست داده است، بنابراین عملاً ظرفیت‌ها و نیروهای مشارکتی در ابعاد گوناگون میان سطوح محلی، ملی و جهانی توزیع می‌شود.

سرانجام ضروری است به عنصر چهارم شهروندی اشارت داشته باشیم که به هویت ارتباط پیدا می‌کند. آنچه مسلم است جهانی شدن بخش بسیار عمده‌ای از منابع هویت ساز را مختل کرده و موضوع سرزمین‌زدایی از دولت مشکلات عدیده‌ای را برای تعریف از خویشتن به وجود آورده است. به این ترتیب عدم تسلط مکان بر فضا و همچنین فروپاشی زمان که می‌توانست فرد را با گذشته پیوند دهد و همچنین تعارضات ناشی از تقابل خاص‌گرایی و عام‌گرایی مشکلات زیادی را برای موقعیت شهروندی از لحاظ قبول مسؤلیت، انجام تکالیف و ورود به فرایند مشارکت و برخورداری از حقوق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به وجود آورده

است. با تقویت ناسیونالیسم در عصر مدرنیته عملاً با استقرار هویت کلان در مقابل هویت‌های خاص مواجه بودیم. همچنین نقشی را که ایدئولوژی به عنوان یک منبع هویت‌ساز در آن دوران ایفا می‌کرد و وضعیتی به وجود می‌آورد تا بتواند موقعیت خویش را در قالب دولت-ملت مشخص نماید. ولی در عصر جهانی شدن ضمن آن که ایدئولوژی ناپدید نشده لکن از طریق منشور هویت شکسته شده است و اصولاً در بسیاری از مواقع کارکرد هویت‌سازی خود را از دست داده است.

همراه نبودن موقعیت شهروندی و ملیت بحران هویت را بیشتر تشدید کرده، به نحوی که عملاً میان حقوق و هویت تنش‌هایی را ملاحظه می‌کنیم. از آنجایی که هویت خود به صورت مبنایی برای سیاست‌های مشارکتی به شمار می‌رود، در نتیجه گفتمان حقوق بیشتر مورد حمله قرار می‌گیرد. (۱۴)

تحولی که از حقوق بشر سیاسی و مدنی به سوی حقوق بشر اجتماعی و توسعه رخ داده، چالش‌های ایجادشده مربوط به حقوق جمعی (ناشی از نسل سوم حقوق بشر) و در نهایت برجسته تر شدن تدریجی حقوق فرهنگی، جملگی موقعیتی را فراهم ساخته‌اند تا وضعیت شهروندی کلاسیک در چارچوب دولت ملی دست‌خوش دگرگونی‌های اساسی شود.

سیال بودن هویت، تأکید بر هویت‌های چندگانه، ظهور منابع جدید هویتی و مسأله مهاجرت‌ها و همچنین تشدید تنش‌های موجود در چارچوب کثرت‌گرایی فرهنگی مجموعاً شرایطی را به وجود می‌آورند تا شهروندان به جای کوشش برای ایجاد مساوات و برابری، عمدتاً به دنبال راه‌های حفظ موقعیت متفاوت خود باشند. به طور کلی شواهد اندکی وجود دارند که حاکی از گرایش جوامع و یا گروه‌های بزرگ به سوی هویت‌های قوی جمعی باشد. به این ترتیب می‌توان گفت که هویت‌ها اصولاً قابل رقابت، متداخل و قابل مذاکره‌اند. از این رو امکان ظهور آسیب‌های عمده فرهنگی زمانی است که هویت‌های شخصی ضعیف در مقابل هویت‌های جمعی از قدرت و توانایی بالایی برخوردار باشند.

نتیجه‌گیری

عصر جهانی شدن با شدت و ضعف‌های گوناگون موقعیت دولت ملی را دستخوش دگرگونی نموده، عناصر متشکله آن از جمله ملیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت و نیز تعاملات میان آن‌ها را متحول نموده است. به گونه‌ای که رابطه سنتی میان مشروعیت، کارایی، استقلال و اقتدار به هیچ وجه نمی‌تواند مبین موقعیت دولت در عرصه داخلی و بین‌المللی باشد. تحت این شرایط روابط میان شهروندان و دولت را نمی‌توان به مثابه گذشته براساس ارتباطات و وفاداری‌های سنتی توضیح داد. زیرا همان‌گونه که به آن اشارت رفت عناصری مانند هویت، مسؤلیت، حقوق و مشارکت که زمانی به صورت یک کل یک‌پارچه و لایتجزا مورد توجه قرار می‌گرفتند، اینک تجزیه شده و به سختی می‌توان روابط میان اجزای مزبور را به مثابه گذشته بررسی نمود. زیرا این وضعیت حاکی از تجزیه گفتمان شهروندی است. در حقیقت موقعیت شهروندی در شکل بسیط آن که منعکس‌کننده جغرافیای سیاسی (ژئوپلتیک) و جغرافیای فرهنگی (ژئوکالچر) دولت ملی بود، فضای مفهومی خود را از دست داده به گونه‌ای که اینک حقوق در گفتمان‌هایی که خارج از دسترس قانونی دولت باشد تجسم می‌یابد. تحت این شرایط مسؤلیت در چارچوب گفتمان الزام شخصی که عمدتاً روی دولت تأکید دارد به گفتمان هم‌مسؤلیتی و هم‌دردی برای طبیعت برای نسل‌های بعد تغییر جهت می‌دهد.

با رشد جهانی شدن شاهد ناسازواری و ناسازگاری میان ملیت و موقعیت شهروندی هستیم که این خود ما را با یک وضعیت متناقضی مواجه می‌کند. این تناقض را نیز در چارچوب مدرنیته مشاهده می‌کنیم زیرا آن ملی‌گرایی و جهان‌وطنی را توأمان با خود به همراه داشت. ولی جهان‌وطنی مستلزم مشارکت در یک نظم وسیع‌تر و رای فرهنگ ملی است که بتواند به نحوی از انحاء مبانی مشترک کلیه فرهنگ‌های ملی را در خود جای دهد.

امروزه در عصری به سر می‌بریم که ناسیونالیسم کلان نقش یک‌پارچه‌کنندگی خویش را که تحت هدایت نخبگان سیاسی باشد و ایدئولوژی بتواند در غیاب طی نکردن فرایند ملت و دولت‌سازی باعث هم‌گرایی شود، از دست داده‌اند. زیرا آنها بیشتر به صورت یک عامل ضد دولت و واگرا عمل می‌کنند تا یک عامل وحدت بخش ملی، شاید حداقلی از ناسیونالیسم برای کمک به برقراری پیوندهای میان خویشتن، دیگری و جهان امکان‌پذیر باشد. به هر حال گرچه ممکن است

ده‌ها نهاد در اقتدار دولت‌ها سهیم شوند و به نحوی از انحاء عرصه سیاست‌گذاری را برای دولت‌ها تنگ نمایند، ولی بسیاری از رفتارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی در چارچوب دولت قانونی توجیه پذیر است. زیرا نمی‌توان از یک سو شهروندان را بی‌نیاز از دولت تصور کرد و از طرف دیگر انتظار ارائه خدمات رفاهی را از آن داشت.

در هر صورت در عصر جهانی شدن دولت جدید باید بتواند به نحو کارا عمل کرده، قادر به سازواری با تحولات و تغییرات نظام‌های داخلی و خارجی باشد و ضمناً ساختارهایی را برای تسهیل این وضع متحول سازد. از همه مهم‌تر آن که باید بتواند در بازی‌های جدید سیاسی نقش‌آفرینی نموده و از فضاها حداکثر بهره‌برداری را بکند. امروزه در فرایند جهانی شدن پیوند میان عوامل داخلی و خارجی به حدی زیاد است که دولت باید در مورد نقش و ساختارهای خود بازاندیشی کرده و برای مواجهه با نیازهای رو به تزاید شهروندان و ظهور منافع جدید و نیز ایجاد تنش‌ها خود را تجدید سازمان دهد.

لازم به تذکر است که در اینجا نوع ایده‌آل دولت جدید جنبه جهانی نداشته، در عین حال نهاد مزبور فاقد مختصات مدل کلاسیک دولت - ملت می‌باشد. شاید بتوان گفت که در عصر جهانی شدن دولت‌های جدید به نحوی از انحاء ویژگی‌های مدرن و پست مدرن را در خود جای خواهند داد. باید یادآور شد که در مدل تعدیل شده کارگزاری منافع، دولت متأثر از صنف‌گرایی نوین، به جای میانجی‌گری میان کار و سرمایه، این نقش را میان مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان ایفا خواهد نمود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها

1. Andrew Heywood , *Key Concepts in Politics*, (London: Macmillan Press, 2000), p. 119.
2. L. Menand, Human Rights as Global imperative, in B. Mazlish and R. Buultjens (Eds.), *Conceptualizing Global History*, (Boulder: Westview Press, 1993).
3. Burns Weston, "Human Rights", *Human Rights Quarterly*, No. 6 (August 1984), pp. 257- 283.
4. Santos Sousa, B., A Multicultural Conception of Human Rights, in M. Featherston and S. Lash (Eds.), *Spaces of Culture*, (London: Sage, 1999).
5. John Gibbins, Contemporary Political Culture: An Introduction, in J. Gibbins (Ed.,) *Contemporary Political Culture: Politics in a Postmodern Age*, (London: Sage, 1989).
6. Claus Offe, *Contradictions of the Welfare State*, (London: Hutchison, 1984).
7. Philip Cerny, *The Changing Architecture of Politics: Structure, Agency and the Future of the State* (London: Sage, 1990).
8. Scott Lash and Urry John, *The End of Organized Capitalism*, (Cambridge: Polity Press, 1987).
9. J. Gibbins and B. Reimer, *The Politics of Postmodernity*, (London: Sage, 1999), pp. 121-123.
10. A. Touraine, *Can we live together? Equal and Different*, (Cambridge: Polity, 2000).
11. P. Dahlgren and C. Sparks, (Eds.), *Communication and Citizenship: Journalism and the Public Sphere*, (London; Routledge, 1991).
12. Beck, U, *What is Globalization?* (Cambridge: Polity, 2000).
13. J. Habermas, *The Theory of Communicative Action, Vol. 2, Life World and System: A Critique of Functionalist Reason*, (Cambridge: Polity, 1987).
14. Y. Soysal, *Limits of Citizenship: Migrants and Postnational Membership in Europe*, (Chicago: University of Chicago Press, 1994).